

تفسير احمد

سورة عَبَسَ

Ketabton.com

80

شماره

ترجمه و تفسير سورة «عَبَسَ»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة عبس

جزء 30

این سوره در « مکه » نازل شده و دارای چهل و دو آیه می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست یعنی ترش رویی» که از اوصاف عادت‌ی و جبلی بشر است و بر انسان در وقت مصروفیت آن به کاری دیگری مهم‌تر برایش، چیره می شود که این حالت «عبس» نامیده شد. نام «عبس» از اولین آیه این سوره گرفته شده است. قابل تذکر است که «عبس» نام این سوره است نه عنوانی برای مضامین آن. «عَبَسَ»: از ماده‌ی عُبُوس یا عُبُوس گرفته شده است. عُبُوس یا عُبُوس به کسی گفته شده که چهره‌اش را درهم کشیده است و عمدتاً اخم و ترش‌رویی بیرونی ریشه در درون داشته می‌تواند.

پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره نازعات:

هنگامی که خداوند متعال سوره نازعات را به ذکر اِنذار و ترسانیدن کسی که از قیامت بترسد، پایان داد، سوره عبس را به ذکر اِنذارش، شروع کرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عبس:

سوره «عبس» به نام سوره «سفره» نیز یاد می شود ، این سوره دارای (1) یک رکوع، (42) چهل و دو آیت، (133) یکصد و سی و سه کلمه، (552) پنجصد و پنجاه و دو حرف و (292) دویست و نود و دو نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث می‌توانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

اسباب نزول سوره عبس:

مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر خاله حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها نازل شد. داستان آن را مفسرین چنین بیان فرموده اند:

عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبه دو فرزند ربیعہ، أبوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، أمیه بن خلف و ولید بن مغیره نزد آنحضرت نشسته بودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنان را به سوی اسلام دعوت میکردند. امید بدان بود که با مسلمان شدن این بزرگان قوم دیگران نیز مسلمان شوند.

در این اثنا عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار میکرد که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت سران قریش مشغول اند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند (و عبوس شدند). همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم این ام مکتوم

را گرامی میداشتند و چون او را میدیدند، میگفتند: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آنگاه به او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو پردازم.

سیرت نویسان مینویسند که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو بار او (عبدالله بن أم مكتوم رضي الله عنه) را به عنوان والی شهر مدینه زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوات میگردد، تعیین نموده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند. طرز افاده به کلام غایب از الله تعالی که مخاطب پیام اسلام را قرار نمیدهد و میفرماید: **عبس و تولي** - عبوس و ترش رو شده وقتیکه به وی کور آمد. یعنی ذات باری تعالی نه گفتند که: عبوس و ترش روی شدی زمانیکه شما را کور مخاطب قرار دادند. این طرز عالی افاده ادب و غصه در هم خلط و تربیت و تعین حدود انسان و رسالت وی در هدایت او است. این به ذات خود نوعی از اعجاز قرآنی است که در افاده روش خاص به خود را دارد.

شرایط صحابه شدن:

علماء در مورد شرایط صحابه میفرمایند که: یکی از شروط صحابی بودن دیدن پیامبر صلی الله علیه وسلم است آیا اشخاص نابینایی همچون ابن مکتوم که در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند جزو صحابه محسوب میشوند و یا خیر؟

در جواب باید گفت: شروط صحابه بودن بصورت زیر است:

- 1- شخص در هنگام زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات کرده باشند.
 - 2- به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و با ایمان نیز از دنیا رفته باشند.
- حال اگر کسی یکی از دو شرط فوق را نداشته باشد، او جزو أصحاب رضي الله عنهم قرار نمی گیرد.

ولی عبدالله بن ام مکتوم رضي الله عنه هر چند نابینا بوده است ولی دو شرط فوق را داشته است! زیرا شرط صحابی بودن دیدن چهره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست! بلکه ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و ملاقات یعنی حضور رساندن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم. و لذا ملاقات با دیدن فرق می کند و علماء شرط را بر دیدن نکرده اند بلکه شرط بر ملاقات است.

مثلاً اوپس قرنی رحمه الله هرچند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان ایمان آوردند و همچنین با اسلام وفات کردند، ولی چون هرگز موفق به ملاقات پیامبر صلی الله علیه وسلم نگردید، او شامل صحابی نمی باشد.

محتوای کلی سوره عَبَسَ:

اگر به محتوای سوره عَبَسَ، بصورت کل نظر بیاندازیم، در خواهیم یافت که این سوره در 5 موضوع اساسی خلاصه می شود:

- 1- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.
- 2- اهمیت و جایگاه قرآن عظیم الشان.
- 3- ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی.
- 4- بیان گوشه ای از نعمت های الهی.
- 5- قیامت و سرانجام سرنوشت مؤمنان و کافران.

ترجمه و تفسیر سُورَه عَبَس

جزء 30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ
الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْغَى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ
يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرْهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ
بِرَّةٍ ﴿١٦﴾ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ
فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا
يَقُضْ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبَابًا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعَبَبْنَا وَقُضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَائِقَ
غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ
الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ
يَغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا
غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكُفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

ترجمه و تفسیر موجز:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام بحث بعمل آمده است:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» (1):

(چهره درهم کشید، و روی بر گردانید). یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مصروفیت به دعوت بزرگانی از کافران چهره اش را درهم کشید؛ یعنی رو گشتاند و به سؤال نابینا گوش فرا نداد؛ هر چند با او در غیاب آنان با مهربانی مخاطبه نمود.

«أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (2):

(که چرا آن کور نزد وی آمد).

أحمد بن محمد الصّاوِي المالكي الخلوتي مؤلف حاشیه علی تفسیر جلالین فرموده است: به منظور ابراز مهر و احترام نسبت به پیامبر، خداوند متعال از ضمائر غایب عبس و تولى استفاده کرده است؛ چون شدت و سختی و عتاب در «تاء» خطاب «عبست و تولیت» امری است غیر قابل انکار. نام فرد نابینا «عبد الله بن ابن مکتوم» بود، و بعد از نزول آیات سرزنش هر وقت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمد، پیامبر می گفت: مرحبا به آنکه به خاطر او خدایم مرا سرزنش کرد، و عبايش را برای او پهن می کرد تا بنشیند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«اعمى»: از مادهی عمى است و عمى یعنی فقدان بصر و یا بصیرت برای از دست دادن چشم سر و یا چشم دل کلمه‌ی اعمى استعمال شده است.

«وَمَا يَذُرُّكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ» (3):

(چه چیزی آگاهت ساخت، شاید او خودش را پاکیزه میساخت.)
 «لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ»: «شاید او از گناهان پاک و آراسته گردد.»
 «يَزَّكِّيَ»: اعمال صالح انجام دهد که باعث پاک شدن گناهان شود.
 علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله از جمله مفسرین معاصر می فرماید: «سبب نزول این آیات کریمه این است که مرد نابینایی از مؤمنان آمد تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بپرسد و از او یاد بگیرد. در همان لحظه مردی از ثروتمندان نیز آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای هدایت شدن مردم به شدت علاقمند بود. بنابر این پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به مرد ثروتمند نمود و به او توجه کرد و از مرد نابینا روی گردانید، تا این ثروتمند را هدایت کند، و به هدایت شدن و پاکیزه شدن او طمع ورزید. پس خداوند او را (پیامبر بزرگوار اسلام را) سر زنشی نرم کرد و فرمود: «عَبَسَ وَتَوَلَّى» در برابر فقیر چهره در هم کشید و بدن خود را به سوی ثروتمند کج کرد. سپس سبب توجه پیامبر را به آن ثروتمند بیان کرد و فرمود: «وَمَا يَذُرُّكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّيَ» تو چه می دانی شاید نابینا از اخلاق زشت پاک گردد و به اخلاق زیبا آراسته شود. «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یا آنچه را که به او فایده می رساند بپذیرد و از این پند بهره مند شود و این فایده بزرگی است که هدف از بعثت پیامبران و موعظه واعظان و پند دادن پند دهندگان همین است. پس توجه کردن تو به کسی که نزدت آمده و خود را نیازمند تو می داند مناسبتر و ضروری تر است. و اما روی آوردن و پرداختن تو به توانگری که خود را بی نیاز می داند و نمی پرسد و علاقه ای به خیر ندارد، و رها کردن کسی که از این توانگر بسی سزا وارتر است، شایسته تو نیست، چون اگر آن توانگر تزکیه نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی گیری.

امر مشخصی به خاطر امر موهومی ترک نمیشود:

مفسرین میگویند: این جا قاعده معروفی به دست می آید که «هیچگاه امر مشخصی، به خاطر امر موهومی ترک نمی گردد، و مصلحتی که تحقق یافته است نباید به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود رها شود.» و باید به طالب علم و کسی که نیازمند دانش است و به آن علاقمند می باشد از کسی که چنین نیست بیشتر توجه شود.»
 شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام است، زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر این اممکتوم نیز این بود که نمی دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» (4):

(یا پند می گرفت و پند سودمندش می ساخت.)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در

شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن اُم مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول اُند و بدین اُمید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

«أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى» (5):

(اما آن کس که خود را بی نیاز میداند). یعنی: کسیکه به سبب مال و جاهی که دارد، خود را از ایمان، علم و دین، بی‌نیاز می‌داند و خویش را از شنیدن حرف حق و دعوت دین و شنیدن حق و کلام الله بی‌نیاز می‌داند و غنای کاذب یعنی غنای مادی، او را به طغیان کشانده است، تو به آنها می‌پردازی؟

«فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» (6):

(تو به او روی می‌آوری). یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزَّكَّى» (7):

(و بر تو الزامی نباشد اگر خود را پاکیزه نساخت). اگر از گناهِش پاک نشود، بر تو ضرری نیست تا بدان سبب بر هدایتش حریص باشی. زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس. بنابراین او را تا هنگامی که سرکشی می‌کند و هدایت را ترک می‌نماید در پلیدی‌اش رها بگذار.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى» (8):

(و اما کسی که شتابان (برای کسب خیر) به نزد تو آمد).
«يَسْعَى»: یعنی در طلب خیر - علم و هدایت - به‌سوی تو می‌شتابد.

«وَهُوَ يَخْشَى» (9):

(و از خدا ترسان است). یعنی او از عذاب الهی و مجازاتش می‌ترسد و ترس الله متعال باعث شده که سؤال کند تا حلال را بداند و بدان عمل کند؛ حرام را بشناسد و از آن پرهیز نماید. بلی! با خوف الهی می‌توان نجات را به دست آورد.

«فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (10):

(پس تو بی‌نیازی از وی بی‌پروایی کنان). این کثیرفرموده است: «از اینجاست که الله عزوجل به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضعی، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 23) در باره موضوعات از قبیل اینکه: اینکه قرآن، اندرز است، کفران نعمت خدا، زنده شدن پس از مرگ، به بحث گرفته شده است.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» (11):

(نه چنین است، این است یاد دهانی ای). یعنی بی‌گمان، این [آیات برای کسانی که به آن روی آورند] تذکر و یادآوری است».

خداوند متعال می‌فرماید: به حق این موعظه و پندی از جانب خداوند است که با آن بندگانش را پند می‌دهد و آنچه را که به آن نیاز دارند در کتابش مشخص می‌نماید.

پس وقتی این روشن شد، «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» هر کس که میخواید به آن عمل کند. همان طور که خداوند متعال میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و بگو: «حق از جانب پروردگارتان است پس هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد.»

سپس محل نگهداری این پند، و بزرگی و بلندی مقام و منزلت آن را بیان کرد و گفت:

«فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (12):

(پس هر کس بخواید از آن پند گیرد.) یعنی هر که دوست دارد که از نصایح قرآن بهره مند شود چنین کاری را انجام دهد؛ یعنی خویشتن را با وحی مهدب سازد، روش خود را با دین قوام بخشد و با عمل صالح از علم نافع فایده گیرد.

«فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ» (13):

(در صحیفه های گران قدر است.) در صحیفه های والا و دارای مقام بلند و پاک و به دور از آفت ها است و دست شیطان ها به آن نمیرسد. بلکه این صفحه ها «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» در دست نویسندگانی است و آن ها فرشتگان میباشند که سفیران الله در میان خدا و بندگانش هستند.

«مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ» (14):

(بلند مرتبه ای پاکیزه ای.) مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» می نویسد: یعنی از هر نوع آمیختگی پاک است. آموزه های ناب و حقی در آن عرضه شده است. هیچ نوع اندیشه و نظریه ی باطل و فاسدی نتوانسته است به آن راه پیدا کند. آلودگی هایی که کتاب های مذهبی دیگر دنیا به آنها آلوده شده اند، ذره ای از آن ها نتوانسته است به درون این کتاب رخنه کند. چه تخیل های بشری باشند، یا وساوس شیطانی، این کتاب از هر دوی آن ها پاک نگه داشته شده است.

«مُطَهَّرَةٌ»: از مادهی طهر و طهارت است که می تواند طهارت جسم باشد و یا طهارت روح و نفس و روان باشد

«مَرْفُوعَةٍ»: والا در آسمان.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» (15):

(به دست فرشتگان) سفیران (وحی است).

«سَفَرَةٌ»: سفیر، نویسندگان. سفره: فرشتگانی اند که به کار انتقال وحی در میان الله متعال و پیامبران می پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است، گرفته شده است.

مفسران در تفسیر این کلمه فرموده اند:

- أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و حافظان قرآن.

- ملائک و فرشتگان که سفیر الله به سوی انسان ها هستند. آن فرشتگان مطیع و

فرمان بردار پیشگاه الله متعال اند که این قرآن را در لوح محفوظ به ثبت رسانده اند، این صفات ملائک شامل هر شخص مؤمن، کریم النفس، پاک طینت، حافظ و عامل به کتاب الله می شود، مؤمنی که قرآن را در دستان خود قرار داده و آن را قرائت و ترتیل می نماید.

در صحیح بخاری از عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ» «مثال کسی که قرآن را بخواند و حافظ آن باشد در ردیف فرشتگان بزرگوار و نیکوکار است». (بخاری: 4937) و (مسلم: 798).

«كِرَامِ بَرَّةٍ» (16):

(بزرگوار و نیکوکار). یعنی فرشتگانی که در نزد پروردگارشان بزرگوار و دارای عزت اند، « لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون .» از امرش اطاعت می‌کنند، از نواهی‌اش اجتناب می‌نمایند، از کدورت گناهان به سلامت مانده‌اند و از آثار عیب‌ها رهایی جسته‌اند.

«قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (17):

(مرگ بر (این) انسان، چقدر نا سپاس است؟!).

«قُتِلَ الْإِنْسَانُ»: لعنت بر انسان کافر.

«مَا أَكْفَرَهُ»: چه ناسپاس است. چه کافر بی‌ایمانی است.

الله سبحان و تعالی انسان کافر را لعنت کند، چه قدر کفرش شدید و انکارش بزرگ است، احسان را فراموش کرده و خداوند رحمت را عصیانگری کرده است، از شیطان اطاعت نموده و به قرآن کریم تکذیب کرده است!

شان نزول آیه‌ی 17:

ابن منذر به نقل از عکرمه می‌فرماید: وقتی «عُتِبَهُ» پسر أبولهب گفت: «کفرت برب النجم»: به پروردگار ستاره بی‌باورم. این آیه شرف نزول یافت.

«مِنْ أَي شَيْءٍ خَلَقَهُ» (18):

(الله) او را از چه چیز آفریده است؟ [که این‌گونه تکبر ورزیده و کفر می‌ورزد]

«مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (19):

(او را از نطفه (نا چیز) آفریده است، آنگاه او را موزون ساخت). یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید از میان هزاران نطفه که الله به او امر کرده است. بناً برای کسی که از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «فَقَدَرَهُ»: پس اندازه مقررش بخشید.

مفسران کثیر فرموده است: یعنی روزی و أجل و عمل او را تعیین کرده و معلوم نموده است که آیا شقی می‌باشد یا سعید. (مختصر ۶۰۰/۳).

مفسران در تفاسیر خویش در مورد این آیه می‌نویسند:

ای ناچیز در مجرای ادرار مرد و رحم زن خلق کرد؛ ابتدا نطفه - الله تعالی تو را از نطفه و بعد علقه و لخته خون و سپس به صورت مُضغِه و پاره گوشت؛ پس چرا متکبری؟

ای ناچیز بودی که الله تمام اعضای بدن تو را خلق کرد و تو را زیبا - ای انسان تو نطفه و مکمل آفرید پس چرا مغروری؟

- الله قدرت ایستادن به تو داده و تو را کامل و پر از نعمت خلق کرده است؛ پس چرا متکبری؟

- الله متعال انسان را از یک نطفه ناچیز و در چند مرحله خلق کرده است: نخست نطفه بعد علقه و سپس مضغه. آیا کسی که چنین وضعیتی را دارا باشد، شایان این است که

نسبت به الله کفر ورزد و متکبر شود و خود را از پروردگار بی‌نیاز داند؟ انسان باید به ابتدا و پایان و میان این آغاز و پایان بنگرد؛ آغازش نطفه‌ی گندیده و پایانش لاشه‌ی بدبو و میان این دو حامل نجاساتی می‌باشد، چنین انسانی اصلاً چرا باید کفر ورزد و چرا باید تکبر کند؟

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» (20):

(سپس راه را برای او آسان گرداند). یعنی سپس راه خروج از شکم مادر، راه معاش او، یا راه سعادت او را، سهل و آسان گردانید. اگر الله متعال راه خروج را از شکم مادر میسر نمی‌ساخت چگونه بیرون می‌آمد؟

حسن بصری (رح) فرموده است: چگونه موجودی تکبر می‌کند که دوبار از مجرای ادرار یعنی از ذکر و فرج عبور کرده است؟ (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۹). «یسره»: یعنی انسان را آنچنان ساخته و پرداخته کرده که بتواند در این راه گام بردارد. اما همچنان که از بیرون وحی را فرستاده است از درون هم استعدادها و توانایی‌ها را بخشیده است تا انسان بتواند گام به گام این وحی را عملی و تطبیق نماید.

«ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» (21):

(بعد او را میمیراند و وارد قبرش می‌گرداند). یعنی برایش قبر مقرر کرد تا به عنوان احترام در آن نماند، در غیر آن، گندیده و متعفن می‌شد و تبدیل به خوراک جانوران و وحوش و پرندگان و درندگان نگردد. خازن گفته است: بدین ترتیب بنی آدم را بر دیگر حیوانات تفضیل و برتری داده است.

«ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» (22):

(سپس هر وقت بخواهد او را زنده می‌گرداند). یعنی و بعد از مرگ او را برای حشر و حساب و جزا زنده می‌کند. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴).

«إِذَا شَاءَ»: زمانی که الله خودش خواست و امر کرد. این زمان دست ما نیست.

«كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» (23):

(هرگز چنین نیست، که او می‌پندارد) او هنوز آنچه را که (الله) فرمان داده، به جای نیاورده است.) این کافر باید از تکبر و نخوت و جبروت خود بازگردد؛ چرا که فرض مقرر از جانب الله متعال را آداء نکرده و عبادتی را انجام نداده است که الله او را به انجام دادن آن مکلف کرده است.

علامه ابن کثیر آیه مبارکه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» را به «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» متعلق ساخته چنین نتیجه می‌گیرد که خدای تعالی هر وقت که خواست مردگان را زنده گردانیده حشر میکند و کسی را مجال دم زدن نیست که گوید چرا درین زودی ها صورت نمی‌گیرد زیرا حکم تکوینی (حکم خلقتی) خود را درباره دنیا هنوز با تمام نرسائیده است (تفسیر کابلی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 42) در باره موضوعات؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، و موضوع خوف و ترس روز قیامت به بحث گرفته شده است.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (24):

(انسان باید به خوراک خود بنگرد). یعنی انسان باید به خوراکی که مایه‌ی حیات او است

بنگرد که چگونه با تقدیر و تدبیر الله متعال کامل شده است؛ شاید انسان آن را متذکر شود و الله را سپاس گوید.

در این آیه مبارکه از لزوم نظر کردن به طعام سخن به میان آمده است و بدون شک معنای ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در ادامه آیات این سوره به آن اشاره شده ولی غذای روح را نیز میتوان از این آیه استفاده کرد. به عبارتی دیگر چون انسان ترکیبی است از روح و جسم همانگونه که جسم او نیاز به غذاهای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه از جمله آیاتی است که دارای معنای عام است.

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» (25):

(بی گمان ما آب فراوان (از آسمان) فرو ریختیم). یعنی ما با قدرت خود آب را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز از ابرها فرو ریختیم که از آن آب فراوانی پدید می‌آید، دارای برکت و نماست و حیات انسان‌ها، حیوانات و نباتات را تأمین می‌کند.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» (26):

(سپس زمین را شکافتیم به نیکی شکافتیم). یعنی بعد از آن خاک زمین را با رویاندن نبات، موافق حجمش و بدون زیادت و نقصان، بلکه با حکمت و اتقان شکافتیم تا ساق نبات از آن بیرون شود. به همین جهت خداوند متعال بعد از آن، هشت نوع از انواع میوه‌ها را به شرح ذیل تذکر داده می‌فرماید:

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» (27):

آنگاه در آن دانه‌های (فراوان) رویاندیم. یعنی در نتیجه دانه‌های گندم، جو و جواری را از زمین بیرون آوردیم تا با اصناف متعدّد و مزه‌های متنوّع غذای انسان و حیوان باشند.

«وَعَنْبًا وَقُضْبًا» (28):

(و انگور و سبزیجات را).

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» (29):

(و زیتون و درختان خرما را). الله متعال در این‌جا، نام سه میوه‌ی انگور، زیتون و خرما را ذکر فرموده و دلیل آن این است که این میوه‌ها بسیار مفید و پرخاصیت هستند و به پادشاه میوه‌ها معروف و مشهور اند.

«وَحَدَائِقَ غُلْبًا» (30):

(و باغ‌های پر درخت و انبوه را).

«نخل غلب»: درختان خرما ی اصیل، تنومند و ضخیمی است که به طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» (31):

(و میوه و گیاهی را).

«فاکّه»: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود.

مفسر قرطبی فرموده است: «اب» یعنی گیاه و علوفه‌ی مورد استفاده‌ی حیوانات. (تفسیر قرطبی ۲۲۰/۱۹).

«مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (32):

(همه این‌ها) برای بهره‌گیری شما و چهار پایان‌تان است. ابن‌کثیر فرموده است: این آیات متضمن منت نهادن بر بندگان می‌باشند. و با اشاره به رویاندن نبات از زمین مرده، بر این نکته استدلال می‌کند که اجسام بعد از این که به صورت استخوان‌های پوسیده و اعضای از هم پاشیده درآمدند، این‌گونه زنده می‌شوند. (مختصر ۳/۱۰۶).
خداوند متعال بعد از آن، خوف و هراس قیامت ذکری بعمل آورده می‌فرماید:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» (33):

(پس هنگامی که (آن) صدای مهیب (قیامت) فرا رسد.)
«الصَّاحَّةُ»: «صیحه‌ی عظیم و گوش خراش نفخه‌ی دوم.» روزی که صدای ترس‌آور اِسرافیل گوش‌ها را می‌خراشد و وحشت و هراس به دل‌ها می‌اندازد.
«صخ»: «زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش‌خراشی پدید آید.

پس از آن که الله متعال آغاز حیات و زندگی انسان را در این دنیا بیان نمود، به بیان و توضیح معاد و سرانجام بشر در دنیای دیگر پرداخت و فرمود: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» ۳۳: شاید تسمیه‌ی قیامت به «صاخه» به این دلیل باشد که شدت نفخه‌ی دوم صور، چنان است که گوش‌ها را می‌خراشد و چه‌بسا کر شوند که الله متعال به دنبال آن می‌فرماید:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (34):

(روزی که انسان از برادرش بگریزد) یعنی روزی که انسان علی‌رغم نزدیکی، صلّه رحم و علاقه‌نسبی از برادرش می‌گریزد؛ یعنی برادری، معرفت و منفعتی وجود ندارد؛ زیرا وضعیت از هر چیزی بزرگتر است.
قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدر از پسر.

«وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (35):

(و از مادر و پدرش) یعنی هولناکی موقوف به اندازه‌ای است که انسان از پدر و مادرش هم می‌گریزد و از حسناتش برای‌شان نمی‌دهد. بلی! او را اموری از پدر و مادر به خود مصروف ساخته که عقل‌ها را در ربوده، فکرها را به دهشت انداخته و چشم‌ها را بی‌خود کرده است.

«وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (36):

(و از همسر و فرزندانش (نیز بگریزد). زیرا ترس بیش از حد و هولناکی وحشت‌آوری به وی دست داده است. همچنان از فرزندانش با آن لطف و مهربانی و شفقتی که بر آنان داشته می‌گریزد. بلی! علاقه‌ها به نهایت رسیده، رابطه‌ها بگسسته و نسب‌ها از میان رفته است.

عامل فرارشان چیزی جز خوف و ترس بزرگ و هنگامه وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف آمده است: «تَحْشُرُونَ حَفَاةَ عَرَاةٍ مَشَاةٍ غَرَلًا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَنْظُرُ أَوْ يَرِي بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ.»
«پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه‌ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس

همسر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هرکس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هرکس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَّغْنِيهِ» (37)

(در آن روز هرکس را کاری است که او را به خود مشغولش دارد). هر انسانی موقف دشواری دارد که قلبش را مشغول ساخته و عقلش را محو نموده است؛ چنان‌که دوستان را فراموش نموده، از یارانش غافل شده و از نسب‌ها و رابطه‌ها به خود مصروف است. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

علماء و مفسران در مورد دلیل ترس و فرار مردم از یکدیگر توضیحات ذیل ارائه داشته اند:

- شخص از این می‌ترسد که نیکی‌هایش را از او بگیرند؛ زیرا در دنیا ممکن است حقی بر گردن داشته باشد.

- هرکس مشغول نفس خویش است و به فکر خود می‌باشد حتی پیامبران و هرکسی می‌گوید: نفسی! نفسی!

- هرکس از کسی دیگر درخواست نیکی می‌کند.

- می‌گریزد تا مورد تقاضای دیگران قرار نگیرد. می‌گریزد تا رسوایی او را دیگران نفهمند.

- می‌گریزد تا به کار خود برسد و تکلیفش زودتر روشن شود.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» (38):

(چهره‌هایی در آن روز گشاده و روشن است).

«مُسْفِرَةٌ»: «نورانی و درخشان» چهره‌ای که خوشحالی قلبی از درخشش آن معلوم است. همانا چهره‌های مؤمنان در آن روز، روشن و تابان است. با مژده یابی تابان شده، با شادمانی روشنی یافته، با سرور می‌درخشد و آن را نور و اشراق تحت پوشش قرار داده است.

«ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» (39):

(خندان و شادان). یعنی از دیدن عطایا و کرم و رضایت خدا سخت شاد و مسرورند و به خاطر برخورداری از آن نعمت‌های دایمی خوشحال اند.

«مُسْتَبْشِرَةٌ»: با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شکفته شود. نباید فراموش کرد که: خنده‌های قیامت، بر اساس بشارت به آینده‌ای روشن است. و آلودگی به گناه در دنیا، سبب آلودگی چهره در قیامت می‌شود.

«وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيَّهَا غَبْرَةٌ» (40):

(و چهره‌هایی در آن روز غبار آلود است). یعنی چهره‌های دیگری هم هستند که غبار غم و آندوه و زبونی و پشیمانی و گناه آنها را گرفته است و هم چون هیزم نیم سوخته اند.

زیرا می‌بینند که الله متعال عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

گناه، باعث می‌شود که چهره پاک الهی انسان، با نقابی زشت و سیاه پوشیده شود.

«عَبْرَةٌ»: «بر آن گرد نشسته - کدورت و اندوه».

«تَرْهَقُهَا قَتْرَةٌ» (41):

(سیاهی (و تاریکی) آن‌ها را پوشانده است) یعنی تاریکی گناه، سیاهی خطاها و تیره‌گی معاصی چهره‌های آنان را پوشانیده است؛ زیرا وقتی عذاب را دیدند و مجازات را مشاهده کردند.

مفسر نسفی فرموده است: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هردو در یک چهره جمع شود».

این آیات متبرکه، مردم را در قیامت به دو دسته تقسیم می‌کند: اهل سعادت و اهل شقاوت، که هردو گروه با سیما و چهره‌شان شناخته می‌شوند. چون صورت انسان، آئینه سیرت اوست و شادی و غم درونی او در چهره‌اش ظاهر می‌گردد.

این سوره با چهره در هم کشیدن در دنیا آغاز و با چهره دود آلوده شدن در قیامت پایان می‌یابد. «عَبَسَ ... تَرْهَقُهَا قَتْرَةٌ».

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» (42):

اینان همان کافران بدکاراند که در دنیا بر کفر و فجور زندگی کردند و بر آن حالت هم مردند. آن‌ها کسانی بودند که در دنیا پرده‌ی کفر را بر ایمان قرار دادند، آنان کسانی اند که: کتاب الله و پیامبرش را تکذیب کرده‌اند و بدکارانی اند که معاصی و گناهان را مرتکب شده‌اند؛ آنان که از رسالت انکار ورزیدند و راه گمراهی را در پیش گرفتند. آنان کسانی اند که: ایمان‌شان به امراض مختلف از جمله نفاق و ریا دچار گردید. از طاعت الله به دور، واجبات را ترک کرده و محرمات را مانند ربا و زنا و خون‌ریزی مرتکب شدند.

مفسر صاوی فرموده است: الله متعال به علاوه‌ی سیه‌روی، گرد و غبار بر آن افزوده است؛ چرا که آنها کفر و تبهکاری را با هم داشتند. (صاوی ۲۹۴/۴).

بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره هماهنگ می‌گردد. . . سرآغاز سوره حقیقت معیار و میزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجه‌ی این معیار و میزان را به رشته سخن می‌کشد. این سوره کوتاه این همه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، و آهنگها و پیامهای مهم را به گوش جان می‌خواند، و همه آنها را اینگونه زیبا و دقیق می‌رساند.

مخاطب این سوره کیست؟

در مورد سوره «عبس»، حدیث صحیح وجود دارد که مخاطب این سوره پیامبر اسلام (صلي الله عليه وسلم) میباشند. و اینکه قاضی عیاض و دیگر علمای اهل سنت گفته اند که این سوره برای کسی دیگر نه، پیامبر نازل شده است.

ترمذی و حاکم از عایشه رضي الله عنها روایت کرده اند: «أنزلت: «عبس وتولي» في ابن أم مكتوم الأعمى أتى رسول الله صلي الله عليه و علي وسلم فجعل يقول: يا رسول الله أرشدني، وعند رسول الله صلي الله عليه و علي آله وسلم رجل من عظماء المشركين، فجعل رسول الله صلي الله عليه و علي آله وسلم يعرض عنه، ويقبل علي الآخر. ويقول: تري بما أقول بأسا ففي هذا نزل». ترمذی (3331).

یعنی: این ام مکتوم نابینا بود خدمت پیامبر اکرم صلي الله عليه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا به راه راست راهنمایی کن تا رستگار شوم، در آن حال یکی از بزرگان قریش

نزد پیامبر نشسته بود، پیامبر از ابن ام مکتوم رخ برتافت و روی به جانب آن بزرگ کرد و گفت: آیا به اهمیت و قوت سخنانم پی میبری؟ آن غافل با بی‌توجهی و غفلت گفت: نه، پس خدا آیه «عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» را نازل کرد.

عبدالرزاق مهدي (محدث معاصر) در تحقیق بر کتاب «اسباب النزول» سیوطی گفته: این حدیث صحیح است، ترمذی 3331، ابن حبان 535، حاکم 2 / 514 و واحدی 845 روایت کرده اند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است. نا گفته نماند که شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح می‌داند: «صحیح الترمذی (3331)». ابویعلی نیز مانند این روایت را از انس نقل کرده ولی نام آن مرد را ابی بن خلف گفته است.

در: طبری 33624 از قتاده از انس روایت کرده اسناد آن حسن است، (مسند ابویعلی 431/5 دار المأمون للتراث دمشق) عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 3494 از قتاده بدون ذکر انس روایت کرده است با این وصف به حدیث قبلی شاهد است.

پس بنا به صحت حدیث مربوطه (که شواهد دیگری هم دارد) قضیه در باره پیامبر صلی الله علیه وسلم و نحوه برخوردش با عبدالله بن ام مکتوم است.

قابل تذکر است که: عذر ابن ام مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

در روایت ابن کثیر آمده است: که حضرت عبد الله بن ام مکتوم صحابی نا بینا از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا نمود، تا آیه ای از قرآن مجید را به او تعلیم دهد، و نسبت به پاسخ این سوال اصرار فوری داشت، و رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول به تبلیغ سران کفار مکه بود که عبارت بودند از: عتبه بن ربیع، ابو جهل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب کاکای آن حضرت که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود، لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این اصرار عبد الله بن ام مکتوم و تقاضای جواب فوری او، ناراحت شد، زیرا حضرت عبد الله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود، می‌توانست در اوقاتی دیگر، سؤال کند، و در تأخیر نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دین وجود نداشت، بر خلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه کلمه الله را به گوش آنها بر ساند، و در این وقت به گفتگوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم گوش فرا می‌دادند، لذا امکان داشت ایمان بیاورند، و اگر گفتگو با آنها قطع میشد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجه به این احوال و اوضاع، آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبد الله روی گردانید، و ناگواری خود را اظهار داشت، و صحبت تبلیغ را که با کفار قریش در جریان بود، بر قرار نمود. پس از اختتام جلسه آیات مذکور سوره ای «عَبَسَ» نازل گردید، و در آنها این روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم ناپسند قرار داده شد، و به او رهنمایی گردید.

چون اجتهاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی‌گیرد، باید قدر منتبه گردد، تا در آینده آداب مجلس را مراعات نماید، بدین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عبد الله بن ام مکتوم روی گردانید. علت دیگر این بود که:

در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبد الله، بر طرف کردن آن مقدم می‌شود، ولی حق تعالی جله شانیه، روی این اجتهاد آن جناب صلی الله علیه وسلم صحه نگذاشت، و او را متوجه کرد که در اینجا این امر قابل توجه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی خواهد با شما گفتگو کند، امر موهومی است، و نباید امر موهوم، بر امر یقینی ترجیح داده شود، و عذر عبد الله بن ام مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ «اعمی» بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی دید و متوجه نبود، که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در چه بحثی مشغول باشد، و با چه کسانی گفتگو مینماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود. از این معلوم می شود که اگر شخصی معذوری به علت عدم آگاهی، کاری بر خلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سرزنش نمی باشد.

«عَبَسَ وَتَوَلَّى» به معنای ترش رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، و «وَتَوَلَّى» به معنای روگردانی است.

در اینجا موقع خطاب به صیغه ی حاضر بود که می گفت شما چنین کردید، اما اعجاز قرآن حکیم به صیغه خطاب صیغه غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاحظه شود، و یا به کار بردن صیغه ی غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شان شما نبود، و در جمله بعدی به عذر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشاره شده است که:

«ومایدریک» شما چه اطلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علت اعراض این بوده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی در یافت مینماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جمله بعدی در رها کردن صیغه ی غایب و به کار بردن صیغه ی مخاطب، تکریم و دلجوی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، که اگر کلاً صیغه ی خطاب به کار گرفته نمی شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسندیدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رنج آور و دردناک واقع می‌شود، بنابراین این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه ی غایب به جای حاضر تکریم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، همچنین صیغه ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجوی آن جناب صلی الله علیه وسلم میباشد.

«لَعَلَّهُ يَرْكِي، أَوْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یعنی شما چه می دانستید که فایده آنچه این صحابی در یافت می کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که به وسیله آن، نفس خود را تزکیه می کرد، و کمالی حاصل می نمود، و اگر این نمی شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده میبرد، و در اثر آن در قلب او محبت و خوف خدا بیشتر می شد.

لفظ «ذکری» به معنای کثرت ذکر است.

در اینجا قرآن دو جمله اختیار نمود: «یذکر» معنای اول پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متأثر شدن است، اولی مقام ابرار و اتقیاست، که نفس خود را از هرگونه نا پاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که در راه می رود که مبتدی، ذکر الله یاد داده می شود تا از آن، عظمت

و خوف الله در قلب او مستحضر گردد، مقصود این که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می آورد، یا نفع ابتدایی حاصل میشد که یاد الله و عظمت و خوف او در قلبش ترقی میکرد، و هر دو جمله با لفظ تردیدی «أَوْ» به کار برده شد، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعه الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدای تذکری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعه الخلو» نیست که هر دو با هم نتواند جمع گردند. (مظهری).

معصوم بودن انبیاء :

پیامبران الهی در تبلیغ شریعت و دین معصوم هستند، به این معنا که : هر آنچه از جانب الله باشد بدون کاستن یا افزودن بر آن یا کتمان آن به مردم می رسانند، و الله متعال درباره پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره الحاقه 44-48). یعنی: اگر او سخنی دروغ بر ما میبست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود! و آن مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است.

و به پیامبرش صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (سوره مائده 67). یعنی: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای! و خدا تو را از گزند مردم نگاه میدارد.

بنابراین ممکن نیست که انبیاء الهی چیزی را از دین و شریعت الهی فراموش کنند که به مردم برسانند، و یا آنرا تغییر دهند و یا کتمان نمایند، بخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که هر آنچه از دین بود را بطور کامل و شامل به مردم عرضه نمود؛ و الله متعال در حجة الوداع ایه مبارکه را چنین نازل کردند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده/3). یعنی: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان دین ماندگار شما پذیرفتم.

همچنین پیامبران الهی از ارتکاب به گناهان کبیره عصمت داشتند، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله گفته اند: «گفته اکثر علمای اسلام و تمامی فرق بر اینست که انبیاء از ارتکاب به کبائر - نه صغائر - معصوم هستند. و این گفته اکثر أهل تفسیر و حدیث و فقهاء نیز هست، بلکه نقل نشده که سلف امت و ائمه دین و صحابه و تابعین و تابع تابعین چیزی خلاف این سخن گفته باشند». (مجموع الفتاوی: جلد 4 / 319).

یاد داشت:

گاهی پیش می آمد که در انجام پاره ای از تکالیف دینی و یا موضوعاتی که به دین و شریعت مربوط میشد، اشتباهاتی جزئی از انبیاء صادر می گشت، ولی بلافاصله آن اشتباه بوسیله وحی الهی تذکر و اصلاح می شد تا مبادا بر امر رسالت خدشه ای وارد شود، و روش جبران را به او می آموخت تا یارانش بیاموزند که هرگاه در این مواقع دچار سهو شدند چگونه جبران کنند؛ بعبارتی خود این سهوها نوعی آموزش دینی برای مردم بود، بطور مثال:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز چهار رکعتی سهواً در رکعت دوم سلام دادند، بعداً که متوجه شدند بلافاصله آنرا جبران کرده و در آخر سجده سهو بردند، مردم با دیدن این صحنه آموختند که اگر در آینده دچار سهوی در نماز خود شدند چگونه (بدون تکرار نماز) آنرا جبران کنند، پس یکی از حکمت‌های این نوع سهوها؛ آموزش دینی به مردم است، و اکنون ما با وجود این وقایع و روایات است که می‌دانیم در هنگام سهو در نماز چکار کنیم، اگر این وقایع و روایات نبودند ما اکنون روش جبران را نمی‌دانستیم. مثالی دیگر در ماجرای اُسْرَای بدر؛ امام احمد و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم ضمن مشورت با یاران خویش درباره اسرای بدر گفت: خدا این‌ها را زبون پنجه توانمند شما کرده است، نظر شما در باره ایشان چیست؟ عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا همه‌شان را گردن بزن، پیامبر از وی رو برگرداند. ابوبکر صدیق برخاست و گفت: نظر من این است که آن‌ها را مورد عفو قرار بدهی (از کشتن‌شان صرف نظر کنید) و از آن‌ها فدیة بگیری، پس پیامبر با پذیرش فدیة آن‌ها را مورد عفو قرار داد. در این خصوص خدای بزرگ آیه «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَبْخُنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» را نازل کرد. احمد (13143).

معنی آیه: «برای هیچ پیامبری روا نیست که اسیرانی داشته باشد (و برای آزادی آنان فدیة بگیرد) تا زمانیکه کاملاً بر دشمن چیره گردد! متاع نا پایدار دنیا را می‌طلبید، در حالیکه خداوند برای شما پاداش پایدار آخرت را می‌خواهد؛ و خداوند عزیز و حکیم است. اگر نبود که پیش از این فرمانی از سوی خداوند صادر شده بود، بخاطر فدیة‌هایی که بازستاندید عذابی عظیم شما را فرا میگرفت!».

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس اجتهاد خویش چنین حکم کردند که اسرا را در قیال فدیة آزاد کنند، اما این اجتهاد بوسیله نزول وحی تأیید نشد و مردم دانستند که چه چیزی مطلوب شارع است.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر ابلاغ رسالت دینی خود عصمت داشتند، و اگر احیاناً در یک امر عبادی دچار سهوی می‌شدند و یا در یک مسئله‌ای مرتبط به احکام دین، اجتهادی ناصواب از ایشان صادر می‌گشت، بلافاصله بوسیله وحی اِشْتِیْاه او تصحیح می‌شد و به مردم ابلاغ می‌گشت و مردم از آن دین می‌آموختند و پی به مسئله می‌بردند. و اما در مسائل و کاروبار دنیایی هم گاهی دچار اشتباهاتی می‌شدند، ولی تشخیص امر رسالت از امور دنیوی برای یارانشان ساده و آسان بود، زیرا شناخت امور دنیوی و تمییز آن از امور دینی برای هر انسانی ممکن است؛ و یا گاهی خود یارانشان سؤال می‌کردند که آیا فلان امر از وحی است یا نظرات شخصی ایشان، چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که در هنگام جنگ بدر رسول الله صلی الله علیه وسلم لشکرشان را حرکت دادند تا پیش از مشرکان به آبهای بدر برسند، و نگذارند که آنان به مخازن آب وادی بدر دست یابند هنگام عشاء پاسی از شب گذشته، به نزدیک‌ترین چاه آب در وادی بدر رسیدند و منزل کردند. حُباب بن مُنْذِر به عنوان یک کارشناس نظامی گفت: «أرأیت هذا المنزل أمْنْزلاً أنزله الله لیس لنا أن نتقدمه ولا نتأخره أم هو الرأی والحرب والمکيدة؟ قال بل هو الرأی والحرب والمکيدة قال یا رسول الله فإن هذا لیس لک بمنزل امض بالناس حتی تأتي أدنی ماء من القوم فنعسکر فیه ثم نعور ما وراءه من الأبار ثم نبنی علیه حوضاً فنملؤه ماء ثم

نقاتل القوم فنشرب ولا يشربون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد أشرت بالرأي ثم أمر بإنفاذه فلم يجيء الليل حتى تحولوا كما رأي الحباب وامتلكوا مواقع الماء» (فقه السيرة) و (دلائل النبوة) و الباني گفته صحیح است.

یعنی: ای رسول خدا اینجا که منزل کرده‌اید، آیا منزلی است که خداوند (از طریق وحی) برای شما تعیین کرده است که ما حق نداریم پیشتر از آن برویم یا به عقب‌تر از آن بازپس رویم؟ یا اینکه اندیشه است و جنگ است و نیرنگ؟ فرمودند: (بل هو الرأي والحرب والميكة) نه، بلکه این نظر خودم است و جنگ است و نیرنگ! گفت: ای رسول خدا، اینجا جای منزل کردن نیست! لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به طرف مقابل (قریش) برسیم. آنجا منزل کنیم، و چاه‌های آنطرف‌تر را کور کنیم و بر آنها حوضی بسازیم و آن حوض را از آب پر کنیم؛ آنگاه با حریفان بجنگیم، ما آب داشته باشیم و آنان آب نداشته باشند! رسول الله صلى الله عليه وسلم- فرمودند: (لقد أشرت بالرأي) اندیشه درست را تو ارائه کرده‌ای! آنگاه، رسول خدا صلى الله عليه وسلم لشکر را حرکت دادند، تا به نزدیک ترین چاه آب به دشمن رسیدند. در آنجا در دل شب منزل کردند، و شبانه حوض‌های آب را ساختند و چاه‌های آن طرف‌تر همه را کور کردند و آبشان را در آن حوض‌ها انداختند». در اینجا می بینیم که چون مسئله بر حباب بن منذر رضي الله عنه مشتبه شد که آیا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب وحی است یا نظر شخصی، از ایشان سؤال کردند تا مسئله برایشان روشن گردد.

و یا در روایت صحیح دیگری آمده که روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه از کنار چند نفر عبور کردند که آنها در حال تلقیح نخل‌های خود بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دیدن آن کار آنها فرمودند: «لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلَحَ» اگر شما این کار را نکنید بهتر است، آنها نیز بخاطر سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم از انجام کار تلقیح نخلها منصرف شدند، ولی بعدها محصول نخل خوب نشد، بعد از مدتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دوباره نزد آنها رسیدند و فرمودند: «مَا لِنَخْلِكُمْ؟» اوضاع نخل‌های شما چگونه است؟ آنها موضوع خراب شدن محصول را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ» شما به امورات دنیوی و تخصصی خود آگاه‌تر هستید، و در مسند بزاز آمده که فرمودند: «وَإِنِّي قُلْتُ لَكُمْ ظَنَّا ظَنْنَتُهُ، فَمَا قُلْتُ لَكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَنْ أَكْذِبَ عَلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» یعنی: «من آنچه که به شما گفتم گمان و نظر خودم بود، اما هر آنچه به شما گفتم که خدای عزوجل چنان فرموده، هیچگاه دروغی بر خداوند تبارک و تعالی نیست».

صحیح مسلم (2363) و مسند البزاز (937).
و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ». صحیح الجامع (2338).

یعنی: «همانا من بشری هستم (مانند شما)، هرگاه شما را در دینتان به چیزی امر کردم آنرا اجرا کنید، و اگر چیزی را از روی نظر خود به شما گفتم، بدانید که من بشر هستم (و احتمالاً درست نیست)».

خلاصه اینکه:

انبیای الهی در ابلاغ دین عصمت داشتند، و هرآنچه مربوط به دین و احکام آنست را بدون کم کاست و کتمان برای مردم بیان کرده اند، و اگر أحياناً در پاره ای از مسائل

مرتبط به امر دین دچار سهو یا اشتباه می شدند بلافاصله توسط وحی تصحیح و اصلاح می شدند و مردم آگاه می گشتند، و در کاروبار دنیایی و غیر دینی هم عصمت نداشتند، و این امر لطمه ای به رسالت ایشان وارد نمی کند، زیرا خدای متعال نفرموده که من پیامبری تاجر یا دهقان یا طبیب یا صنعتکاری برای شما فرستادم! بنابراین اشتباه کردن در این امور چیز عجیبی نیست و تشخیص امر رسالت از غیر آن برای مردم آسان بود، و همانگونه که چند مثال ذکر کردیم مسائل دنیوی و غیر دینی قابل تمییز بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم هر آنچه مربوط به دین و رسالت می بود را بعنوان دین به مردم می فهماند تا مردم متوجه شوند که فلان مسئله از دین است و فلان مسئله خارج از رسالت است.

بر همین مبنا فقهای اسلام فرمودند: اصل در فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آنست که اقوال ایشان مبنای تشریحی دارند و از جانب وحی هستند مگر آنکه دلیلی یافت شود که ثابت کند فلان قول نبوی نظر شخصی ایشان بوده، و اگر چنین حجتی وجود نداشته باشد به اصل عمل می شود؛ یعنی اقوال او مورد تأیید وحی هستند و جنبه تشریحی دارند، اما اصل در افعال نبوی همیشه بر جنبه تشریحی نیست؛ گاهی جنبه تشریحی دارد و گاهی اجتهاد و نظر شخصی ایشان است.

عصمت پیامبران در چه چیز های است؟

پیامبران علیهم الصلاة والسلام در بین مخلوقات از همه شرافتمندتر و پاکتر بودند و بیشتر از همه تقوای خداوند را داشته و دارند و از او می ترسند و برگزیدگانی هستند که مردم باید به آنها تاسی جویند و اقتدا نمایند. رسول صلی الله علیه وسلم و پیامبران علیهم الصلاة والسلام دارای مقام عصمت و مصون از اشتباه و معاصی است. مسائل مرتبط با عصمت را به دو امر زیر تقسیم می کنیم:

- عصمت در تبلیغ دین

- عصمت در خطاهای بشری

مورد اول، یعنی در تبلیغ انبیاء همگی معصومند. الله تعالی می فرماید: «ولو تقول علينا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین * فما منکم من أحد عنه حاجزین» (الحاقه 47-44) یعنی: و اگر [او] پاره ای گفته ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمیشد. شیخ عبد العزیز بن باز - رحمه الله - در (فتاوی ابن باز ج 6/371) میگوید: قاطبه مسلمانان اجماع دارند که پیامبران علیهم الصلاة والسلام و از جمله محمد صلی الله علیه وسلم در آنچه که مربوط به خطای تبلیغ در دین است معصومند، الله تعالی می فرماید: «والنجم إذا هوی * ما ضل صاحبکم وما غوی * وما یطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی» (سوره النجم 1-5) یعنی: سوگند به اختر چون فرود میآید [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمیگوید این سخن بجز وحی که وحی می شود نیست آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.

پس پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم در تمام آنچه که مربوط به تبلیغ دین الله از قول و فعل و تقریر است، معصوم می باشد و در این مسئله بین اهل علم اختلافی نیست. اما در خصوص مورد دوم یعنی معصوم بودن در خطاهای بشری: این مسئله به دو بخش تقسیم می شود:

1- عدم خطای انبیاء مربوط به گناهان کبیره، که آنها علیهم السلام از گناهان کبیره معصومند چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی: (ج 4 / 319) بر آن تأکید داشته.

2- گناهان صغیره، گاهی بعضی از انبیاء مرتکب گناهان صغیره شده اند و لذا اکثر اهل علم معتقدند که انبیاء در گناهان صغیره معصوم نیستند. و اگر یکی از انبیاء مرتکب چنین گناهی شده باشد الله تعالی به وی تذکر داده و او نیز مبادرت به توبه نموده است. کسانیکه می گویند: آدم علیه السلام معصیت کرد و توسط شیطان دچار لغزش گردید و جهت اثبات آن به فرموده خداوند متعال استناد میجویند: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره طه/121) «از آن درخت خوردند آنگاه شرمگاهایشان آشکار گردید و شروع به پوشاندن خویش به وسیله برگ درختان بهشت کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد بنابراین اغوا شد یعنی راه را گم کرد.» و در سوره بقره آیه 36 می فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» «شیطان آن دو را از آنجا دچار لغزش کرد.»

جواب این است که: آنچه در مورد آدم علیه السلام در اینجا روی داده قبل از نبوت بوده است بنابراین درست نیست که آن را وسیله طعنه زدن به او قرار داد. امام ابوبکر بن فورک گوید: این جریان مربوط به قبل از نبوت آدم بوده است و دلیل آن فرموده پروردگار است که می فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (سوره طه/122) «سپس پروردگارش او را برگزید، توبه اش را قبول کرد و او را هدایت نمود.» و آنگاه می گوید که برگزیدن و هدایت آدم بعد از عصیان و نافرمانی بوده است و اگر قبل از آن بود دلیل جواز گناه به صورت واحد در مورد آنها بود و همچنین قبل از نبوت شریعتی برای پیامبران وجود ندارد که بر ما تصدیق آن واجب باشد و اما زمانی که از طرف پروردگار به سوی مردم مبعوث شدند، امین و معصوم در رساندن پیام پروردگارند و گناه گذشته به آن ضرری نمی رساند.

اگر گفته شود چگونه وقایع روی داده را به قبل از نبوت آدم مرتبط می دارید مگر نبوت همان وحی کردن از جانب پروردگار نیست؟ در حالیکه آیات و احادیث ناطق به آنند که خداوند با آدم قبل از خروج از بهشت سخن گفته است.

جواب اینست که: نبوت در اینجا منتفی است زیرا آن تنها وحی نیست بلکه وحی کردن به شخص نبی برای یک شریعت جدید و یا تجدید شریعت قبلی است و این چیزی است که دلایل موجود آن را در مورد آدم نمی رساند که در بهشت همراه همسرش به او شریعتی داده شده باشد. بنابراین صحیح ترین سخن در این مورد این است که آنچه در مورد آدم روی داده قبل از نبوتش بوده است. تنها چیزی که احتمال داشتن شریعتی را برای آدم علیه السلام قبل از آن نافرمانی ممکن می سازد توبه ای است که بعد از ارتکاب نافرمانی اقدام به آن کرد ولی این کار نه به واسطه شریعت بلکه تنها به خاطر صفا و پاکی نفس و شناخت مقام و منزلت پروردگار از جانب آدم علیه السلام تحقق یافت. خداوند متعال می فرماید: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره 37) «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود آنگاه خداوند توبه اش را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

از جمله مثالهایی که مخالفان باز در این زمینه بیان داشته اند و به خاطرش می خواهند قرآن را زیر سؤال ببرند آن هم موردی است که قبل از نبوت در مورد موسی علیه السلام روی داده و آن ارتکاب جرم قتل است و برای آن به قرآن استناد می جویند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (سوره قصص ص 15) «هنگامی که مردم شهر در بی خبری بودند موسی به شهر درآمد؛ دو نفر را دید که با همدیگر می جنگند یکی از آن دو از قوم موسی و دیگری از طایفه دشمنان او بود. آنگاه شخصی که از طایفه موسی بود او را به کمک طلبید، موسی به کمکش شتافت و با یک مشت آن مرد را از پای درآورد و گفت: این کار از شیطان است هر آینه شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است.» سپس می گویند که موسی علیه السلام از ارتکاب آن پشیمان شد و همین ندامت باعث شد که در حضور پروردگار در شفاعت پیش قدم نشود چنانکه در حدیث شفاعت که طولانی است بیان گردیده: «فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَيَّ مَا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أَمْرَ بِقَتْلِهَا نَفْسِي نَفْسِي» (بخاری) (در روز قیامت مردم پیش موسی می آیند و می گویند: ای موسی تو رسول خدا هستی و خداوند به واسطه رسالت و سخن گفتن با شما، تو را برتری داده است. پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن. مگر نمی بینی ما در چه وضع و حالی هستیم؟ در جواب می گوید: پروردگارم امروز چنان خشمگین است که نه در گذشته و نه در آینده بدین صورت خشمگین نخواهد شد من کسی را بدون اینکه مأمور به کشتن او باشم، کشتم. من هم اکنون در فکر خود می باشم. خودم، خودم، خودم.)

در این باره نیز می گوئیم: آنچه که مخالفان در حق موسی علیه السلام بیان کرده اند مربوط به قبل از نبوتش بوده است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِئْتَ فِينَا مِنْ عُمَرَكِ سِنِينَ* وَقَعَلْتَ فَعَلْتِكِ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (سوره شعرا 18-21) «گفت: ای موسی آیا تو را در میان اهل خویش در دوران جوانی نپروراندم؟ و سالها عمر خویش را در میان ما گذراندی و انجام دادی آنچه را می خواستی و از جمله ناسپاسان بودی. گفت: من آن کار را کرده و از جمله گمراهان بودم سپس گریخته و از عقوبت شما ترسیدم آنگاه پروردگارم مرا دانش آموخت و از جمله پیامبران قرار داد.» موسی قصد کشتن او را نداشت بلکه هدفش دفاع از برادرش بود بنابراین مرتکب قتل عمد نشد و به خاطر این کار موسی از خداوند درخواست بخشش نمود و خداوند نیز او را بخشید چنانکه می فرماید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره قصص ص 16) «گفت: پروردگارا به درستی که به نفس خویش ظلم کردم، مرا ببخش، آنگاه پروردگار او را بخشید که به راستی او صاحب بخشش و رحمت است.» و ایرادهای را به پیامبران نسبت می دهند که در حقیقت امر خلاف اولی است یعنی انجام ندادنش بهتر بود.

ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!

در قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ

اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (سوره زمر / 41). (ای محمد) ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم پس هر کس که، هدایت یافت به سود و فایده خودش است، و هر که گمراه شد به زیان و ضرر خودش تمام میشود، و تو وکیل و مسئول آنها نیستی.

مفسرین در تفسیر آیه متبرکه (41 / سوره زمر) مینویسند که اساساً قرآن عظیم الشان برای هدایت و رهنمایی بشریت نازل شده. «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ» (بطور یقین این کتاب پر جلال و پر معجزه میباشد، بدون اینکه در آن باطل و اشیای بی مفهوم باشد، برای هدایت بشریت بر تو فرو فرستادیم).

علماء میگویند در مورد کلمه «حق» که در آیه متذکره ذکر گردیده است، میتوان دو تفسیر را از آن بعمل آورد.

1- اول اینکه نزول و ارسال قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم، به حق صورت پذیرفته است، و در آن هیچگونه چیزی باطلی دیده نمیشود.

2- دوم اینکه این کتاب حق است (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) است، قرآن عظیم الشان کتاب بر حق و در آن جای هیچگونه شک و شبهه وجود نمیتواند داشته باشد، و برای هدایت متقیان نازل گردیده است.

همچنان در این هم جای شک و شبهه باقی نمی ماند که این کتاب: یعنی قرآن عظیم الشان بر پیامبر صلی الله علیه وسلم غرض رهنمایی و هدایت بشریت نازل گردیده است، بنا بر انسانها است تا در رهنمائی و هدایت این کتاب آنچه که حق است بدان عمل نمایند و از آن چیز که موجب ضلالت انسانی میگردد از آن باید دوری و اجتناب نماید، باید به فهم قرآن عمل کرد و زندگی خویش را در فهم و منطق قرآن عیار ساخت، به سوی آنچه که این کتاب ما را تشویق و ترغیب می کند، باید بدان شتافت و آن را عملی ساخت، و از آنچه که از انجام آن ما را هشدار داده و منع نموده است، باید هشدار آنرا جدی گرفت و خود را از انجام آن نگاه کرد. به هر آنچه که قرآن عظیم الشان ما را فرا میخواند، آن را رشد و هدایت به حساب آورد و از آنچه که نهی فرموده، آن را باطل و ناروا شمرد و از آن دوری کرد. در ادامه آیه شریفه می آید: «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ» پس هر کس و هر انسان راه هدایت را قبول کرد، راه هدایت را در پیش گرفت، و با دلیل و برهان به سوی حق شتافت به نفع او خواهد بود، زیرا که حکم علمی است که: نتیجه حق پذیری به خود انسان باز میگردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (و هر کس گمراه گردید و از حق روشن کلام الهی سرپیچی و انحراف جوید، در نهایت امر به زیان و ضرر خودش تمام خواهد گردید، در نتیجه شخص گمراه ای خواهد بود؛ و به اصطلاح کیفر عمل انحرافی خویش را خواهد چشید.

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» و تو ای پیامبر! بر آنان بحیث وکیل و مراقب گماشته نشده ای، و موظف نیستی که حق را به قلب، جان و وجود آنان برسانی، و به اصطلاح همیشه مراقب و مواظب آنان باشی که آنان انحراف ننمایند. زیرا که تو نمی توانی آنان را به اسلام و ایمان و اदार به اجبار سازی. تنها و تنها وظیفه تو رساندن پیام آسمانی است، نه نگاهی از دلهای مردم و یا اجبار شان به پذیرش حق.

ایمان یک عقد، وپیمان و التزام قلبی و درونی است که انسان با اختیار خود آن را باید بپذیرد. بدین اساس دین مقدس اسلام ایمان اجباری را قبول ندارد و پروردگار با عظمت ما انسان را آزاد گذاشته است تا با تحقیق دین را انتخاب کند.

در منطق قرآن، کسانی که انتخاب کننده دین ناهق باشد آنرا کافر و کسانی که قبول کننده دین حق باشد آنرا مؤمن مسمی می‌کند. درین محاسبه کسی میتواند مسلمان باشد و سر انقیاد و تسلیم به راه حق فروآورده باشد اما مؤمن نباشد.

چنانچه گفتیم مؤمن همان رابطه و تعهد داخلی است که از آن تعهد و صداقت آن الله تعالی و خود شخص مسلمان و مؤمن خبر دارد.

دین مقدس اسلام برای انتخاب دین قاعده و قانون را وضع نموده است که پایه و بنیاد این قانون در (آیه: ۲۵۶ سوره بقره) با ظرافت خاص بیان یافته است:

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ...**» الایه (اجبار و اِکراهی در (قبول دین) نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.

شان نزول آیه متبرکه: این آیه در سوره بقره بوده و سوره بقره بعد از هجرت به مدینه آغاز گردیده است. وحی این سوره زمان آغاز یافت که نظام اسلامی در حال شکل گیری و استحکام بود.

مفسرین میگویند: که این سوره در باره مردی از اهل مدینه و از قبیله بنی سالم بن عوف، در مورد شخص بنام «حصین»، نازل شده است: قصه طوری است که: «حصین» که خودش مسلمان شده بود، دو پسر داشت که نصرانی بودند و تا هنوز بدین اسلام مشرف نشده بودند.

این مرد داستان را بحضور محمد صلی الله علیه و سلم عرض داشتند که یا رسول الله! آیا میتوانیم آن دو را مجبور به قبولی دین اسلام کنم، چون آنان حاضر نیستند که غیر از نصرانیت دین دیگری را بپذیرند؟! در جواب آیه شریفه «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ...**» نازل شد. همچنان برخی از مفسرین در شان نزول این آیه فرموده اند که: مردی از انصار غلامی داشت سیاه پوست بنام «صبیح» میخواستند او را به دین اسلام به زور مجبور سازند.

در همین اثنا آیه «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» بر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و به «صبیح» و تمام مسلمانان هدایت داده شد تا در پذیرش دین کوچکترین اجبار و اِکراهی را بر مردم روا ندارند و فرمود: که انسان ها از کمال اختیار و آزادی برخوردار میباشند.

همچنان حضرت عمر رضی الله عنه پیره زن نصرانی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: «**انا عجزو کبيرة والموت اقرب الی**» یعنی من پیر زن بزرگ سالی هستم که مرگم نزدیک شده است؛ چرا در آخر عمر خود مذهب را رها کنم؟ حضرت عمر رضی الله عنه بعد از استماع صحبت زن او را بر ایمان آوردن اجبار نه نمود؛ بلکه این آیه شریفه را تلاوت نمود که: «**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» یعنی، در دین اجباری نیست» و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور و اِکراه امکان ندارد.

دین مقدس اسلام ارتباط ایمان را با اعضای ظاهری نداشته، بلکه ایمان و عدم ایمان را از اموری قرار داده است که ارتباط اساسی به خواست خود انسان و میل و رضایت درونی او دارد.

طوری که خداوند متعال میفرماید: «**وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر**» (بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگار تان (آمده) است (ومن آن را با خود آورده ام و برنامه من و همه مؤمنان است) پس هرکس که میخواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس میخواهد (بدان) کافر شود.) (سوره الکهف: ۲۹) قرآن عظیم الشان محمد صلی

الله علیه وسلم را به این حقیقت متوجه ساخته است که بر تو فقط تبلیغ دعوت واجب است و تو نمیتوانی بر مردم به گرویدن به اسلام اجبار کنی. «افأنت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین» (یونس: آیه ۹۹) «آیا تو (ای پیغمبر!) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و نه سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

و باز در سوره (الغاشیه: آیه: ۲۲) میفرماید: «لست علیهم بمسیطر» (تو بر آنان چیره و مسلط نیستی) همچنان قرآن عظیم الشان در سوره الشوری آیه: ۴۸ میفرماید: «فان عرضوا فما ارسلناک علیهم حیظاً ان علیک إلا البلاغ» (اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مشو) چراکه ما شما را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم. بر تو پیام باشد و بس.) همچنان قرآن عظیم الشان در (سوره مزمل آیه: ۱۹) میفرماید: «فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً» «پس هرکس که بخواهد (میتواند) راهی به سوی پروردگارش اتخاذ نماید» در این آیه متبرکه جمله «من شاء» دلیل بر اختیار و آزادی انسان در انتخاب کفر و ایمان است. «انا هدیناه السبیل إنا شاکرا وإما کفورا» «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکر گذار باشد (و پذیرا شود)، یا (مخالفت کند و) کفران نماید.» در آیات متذکره راه حق و باطل از یکدیگر مشخص شده است و انتخاب هر یک به دست خود انسان است، او مجبور نیست و در عمل میتواند هر کدام از این راه را که بخواهد انتخاب کند، لکن اگر راه حق و حقیقت را انتخاب کرد، به جنت و سعادت ابدی دست مییابد و اگر راه باطل را انتخاب کرد، به عذاب دردناک، و جهنم و بدبختی عظیمی گرفتار خواهد شد.

قرآن عظیم الشان در بیش از (۱۲۰) آیه تأکید نموده است که اسلام بر اساس رضایت قلبی و آموزش محض انتشار یافته است و بعد از عرضه شدن اسلام بر مردم، بر ای آنها صلاحیت عام تام داده شده است تا در پذیرش ورد دین آزاد باشند. بنابر همین منطق بزرگ انسانی است که پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه اهل مکه را به حال خود رها کرد و فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء»: بروید، شما آزادید و بعد از این فتح عظیم و سر نوشت ساز بر آنان، کسی را به اسلام مجبور نکرد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ عَبَسَ

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	سُورَةُ عَبَسَ	عبس = چهره درهم کشید (چهره عبوس) - محتوای سوره عبس: طرح مسئله معاد، تذکر و یاد آوری به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت، بیان ارزش و اهمیت قرآن کریم.	
1		- وجه تسمیه.	
2		- پیوند و مناسبت سوره عبس با سوره النازعات.	
3		- تعداد آیات، کلمات و حروف سوره عَبَسَ.	
4		- اسباب نزول سوره عبس.	
5		- شرایط صحابه شدن.	
6		- محتوای کلی سوره عَبَسَ.	
7		- موضوعات آیات متبرکه (1 الی 10) در باره مساوات و برابری در دین مقدس اسلام .	
8		- امر مشخصی به خاطری امر موهومی ترک نمیشود.	
9		- موضوعات آیات متبرکه (11 الی 23) در باره قرآن، اندرز است، کفران نعمت الله ، زنده شدن پس از مرگ ، به بحث گرفته شده است.	
10		- موضوعات آیات متبرکه (24 الی 42) در باره؛ نیاز و مایحتاج انسان به نعمتهای الهی، و موضوع خوف و ترس روز قیامت.	
11		- مخاطب این سوره کیست؟	
12		- معصوم بودن انبیاء .	
13		- عصمت پیامبران در چه چیز های است؟	
14		- ما مسؤل رفتن مردم به جنت نمی باشیم!	

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفة التفسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسندگان در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است .

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی . «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.

سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی ومؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبي مشهور به جُزىّ (متوفى 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفى 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلی (متوفى سال 1387 هـ) . سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبي:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانيا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبي (متوفى سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفيع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربي.

19- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن » تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور » مؤلف : حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزجّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بصری (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) . وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد ، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود . او در عراق به مرض طاعون در گذشت .

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف . مؤلف : جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال های ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است . محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی .

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی) . تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع : دار القرآن الکریم ، بیروت - لبنان .

25- مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است . سال و محل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة 1318 هجرية .

26- سعید حوی :

حَوّی ، سعید ، حَوّی ، سعید ، مفسر « الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵) ، که از مهم ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می آید . سال نشر : 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر ، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است .

28- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان» ، معروف به سدی کبیر ،

متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7.) .

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر « سُورَةُ عَبَسَ »

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**